

# در ستایش مطبوعات آزاد

کارل مارکس



محمد جعفر پوینده

# در ستایش مطبوعات آزاد

## کارل مارکس

### محمد جعفر پوینده

آیا نخستین وظیفه‌ی جویندگان حقیقت این نیست که یک-راست بی آن که به چپ و راست نظر افکنند، به سوی خود حقیقت پیش بتازند؟ آیا گفتن حقیقت در قالب فرمایشی و تحمیلی، در حکم از یاد بردن آن نیست؟ حقیقت چنان نور، از فروتنی به دورست؛ و تازه در برابر چه کسی باید فروتن باشد؟ در برابر خود؟ حقیقت، دروغ و نادرستی را رسوا می-سازد. پس آیا نباید بر ضد دروغ باشد؟

اگر فروتنی خصلت پژوهش باشد، بیش-تر نشان ترس از حقیقت است تا ترس از ضد حقیقت. فروتنی در هر گامی که من برمی-دارم مانند ترمز عمل می-کند و به پژوهش-گر فرمان می-دهد در برابر نتیجه‌ی پژوهش بر خود بلرزد. فروتنی مانع دست-یابی به حقیقت است.

افزون بر این، حقیقت، عام و جهان-گستر است، به من تعلق ندارد، از آن همگان است. حقیقت مرا تصاحب می-کند، من او را تصاحب نمی-کنم. دارایی من عبارت است از صورت (بیان حقیقت)، صورت (فرم)، فردیت معنوی من است. سبک همان انسان است. عجب! قانون حق نوشتن به من می-دهد، اما مقرر می-دارد که به سبکی غیر از سبک خود بنویسم! من می-توانم سیمای ذهن خویش را نشان دهم، اما باید نخست چین و

شکن-های مجاز و فرمایشی را بر آن تحمیل کنم! چهره-ی کدام انسان شرافت-مندی از این الزام سرخ نمی-شود و ترجیح نمی-دهد که سیمای خود را زیر ردا پنهان کند؟ ردا دست-کم می-تواند صورت کسی مانند ژوپیترا پوشیده بدارد؛ تن دادن به چین و شکن-های مجاز و فرمایشی، چیزی نیست مگر با سیلی صورت خود را سرخ نگاه داشتن.

شما گونه-گونی شورانگیز و غنای پایان ناپذیر طبیعت را می-ستایید. شما توقع ندارید که گل سرخ عطر گل بنفشه بدهد، اما می-خواهید که غنی-ترین پدیده-ها - یعنی ذهن-- فقط به یک شیوه وجود داشته باشد؟ من آدمی شوخ طبع هستم، اما قانون امر می-کند که با وقار بنویسم. من بی پروا هستم، اما قانون فرمان می-دهد که قلم من باید فروتن باشد؛ خاکستری بر روی خاکستری، تنها رنگی از آزادی که قانون به من اجازه می-دهد آن را به کار برم. هر قطره-ی شبنم در زیر تابش خورشید به رنگ-های بی پایان می-درخشد، اما خورشید ذهن در فرد چیزی که بازتاب باید نیابد جز یک رنگ، آن هم رنگ رسمی و مجاز را بیافریند! گوهر ذهن همواره ذات حقیقت است و شما با این گوهر چه می-کنید؟ فروتنی؟ گوته می-گوید: فقط فرومایگان، فروتن هستند. شما می-خواهید بر سر ذهن همین بلا را بیاورید؟ (...). فروتنی عام ذهن، عقل است. این آزادی-مندی جهان گسترگی که در هر طبیعتی، سرشت ذاتی را پاس

می-دارد. Anck do la ۱۸۴۳ MEW I. P. ۵ sq.

آزادی، ذات انسان است تا بدان حد که حتا دشمنانش نیز آن را تحقق می-بخشند. البته در عین پیکار با واقعیت آن: آنان می-خواهند چیزی را که به عنوان زیور طبیعت بشری به دور افکنده-اند، در مقام ارزش-مندترین زیور از آن خود سازند.

هیچ کس با آزادی (به طور کلی) پیکار نمی-کند، افراد حداکثر با آزادی دیگران پیکار می-کنند. بنابراین، همه-ی انواع آزادی همواره وجود داشته است، فقط گاهی به صورت امتیازی خاص و گاهی به صورت حق عام.

(...) مساله این نیست که آیا آزادی مطبوعات باید وجود داشته باشد، چرا که این آزادی همواره وجود دارد، مساله این است که آیا آزادی مطبوعات، امتیاز خاص چند فرد است یا امتیاز ذهن بشر (به طور عام). مساله این است که آیا آن چه برای عده-ای نا حق است، ممکن است برای دیگران حق به حساب آید؟ (...)

سانسور درونی حقیقتی آزادی مطبوعات، انتقاد است. انتقاد آگاهی است که آزادی مطبوعات، خود، برپا می-دارد.

خود سانسورهم قبول دارد که هدفی در خود نیست و فی نفسه هیچ چیز خوبی ندارد و در نتیجه، بر اصل «هدف وسیله را توجیه می-کند»، استوار است. اما هدفی که به وسایل نادرست نیاز دارد، هدفی درست نیست. (...)

برای دفاع از آزادی در هر عرصه-ای، و نیز برای درک آن، باید سرشت ذاتی آزادی را بی توجه به مناسبات خارجی-اش در نظر گرفت. ولی آیا مطبوعاتی که خود را به سطح یک حرفه پایین می-آورد، به سرشت خود وفادار است و بر اساس شرافت طبیعت خود عمل می-کند و آزاد است؟ البته تردیدی نیست که نویسنده باید برای زیستن و نوشتن، پول و درآمد داشته باشد، اما به هیچ وجه نباید برای به دست آوردن پول، زندگی کند و بنویسد.

پرانژه (شاعر و آوازه-خون فرانسوی، ۱۷۸۰-۱۸۵۷) در یکی از ترانه-های خود می-خواند:

من برای ترانه سرایی زندگی نمی-کنم

حضرت آقا اگر شما جایم را بگیرید

برای زیستن ترانه می-سرایم،

تهدید نهفته در ترانه-ی بالا، در برگیرنده-ی این اقرار ریشخندآمیز است که شاعر به محض این که شعر برایش وسیله شود، به خودفروشی تن در می-دهد.

نویسنده به هیچ وجه کارهای خود را وسیله نمی-داند. کارهایش هدفی در خودند. او آثارش را برای خود و دیگران تا بدان حد از وسیله دور می-داند که در صورت لزوم، موجودیت خویش را هم برای وجود کارهایش قربانی می-کند و این سخن واعظ دینی را – البته به شیوه-ای به کلی متفاوت- سرلوحه-ی کار خویش قرار می-دهد: از خداوند اطاعت کن نه از انسان-ها. خود نویسنده نیز جزو این انسان-ها است، با نیازهای بشری و امیال بشری خویش (...). نخستین آزادی مطبوعات آن است که حرفه نباشد. نویسنده-ای که مطبوعات را تا حد وسیله-ای مادی پایین می-آورد، سزاوار آن است که این بردگی درونی او با بردگی بیرونی یا سانسور، مجازات شود. به عبارت، دیگر مجازات او همانا سانسور است.